**جوراب شلواری**

هنری دابینز آدم خوبی بود، سربازی معرکه. اما پیچیدگی توی کارش نبود. طنز و کنایه به او نمی‌چسبید. خیلی از خصلت هایش به امریکا رفته بود. گنده و پر زور، خوش نیت. دو پرده گوشت اضافی و چربی توی شکمش قل می‌خورد. نمی‌توانست تند برود، پا می‌کوفت و می‌رفت. هر وقت لازمش داشتیم حاضر بود. اعتقاد راسخی به مزایای سادگی و رو راست بودن و تلاش و کار داشت. دابینز هم مثل کشورش به سمت رویا پردازی گرایش داشت.

حتی همین الان که بیست سال گذشته، او را مجسم می‌کنم که جوراب شلواری نامزدش را دور گردن خود گره می‌زد، بعد برای کمین راه می‌افتاد.

این هم از بازی‌های او بود. می‌گفت جوراب شلواری طلسم خوش اقبالی اوست. دوست داشت آن را به بینی خود بمالد و نفس بکشد. می‌گفت بوی او را می‌دهد و خاطرات او را زنده می‌کند. گاهی به جای پشه بند روی صورتش می‌کشید و می‌خوابید. درست مثل بچه‌ای که زیر پتوی جادویی امن و آسوده می‌خوابید. جوراب شلواری بیش از هر چیزی طلسم خوشبختی او بود. از خطر حفظ‌اش می‌کرد. او را به عالمی دیگر می‌برد، جایی که همه چیز ملایم و متعادل بود. جایی که شاید روزگاری نامزدش را می‌برد که باهم زندگی کنند. دابینز هم مثل خیلی از ما توی ویتنام به خرافات و جادو جنبل رو آورده بود و دقیقاً باور داشت که جوراب شلواری او را از گزند حفظ می‌کند. فکر می‌کرد مثل زره است. هر وقت گردان آماده شبیخون می‌شد و همه ما کلاه خود به سر می‌گذاشتیم و جلیقه ضد گلوله می‌پوشیدیم، هنری دابینز مراسم آیینی خود را به جا می‌آورد و جوراب را دور گردن خود می‌پیچید و به دقت آن را گره میزد. هر دو لنگه را به طرف چپ شانه اش می‌انداخت. خیلی‌ها سر به سرش‌ می‌گذاشتند، اما به هر حال بدمان نمی‌آمد.

دابینز رویین‌تن هیچ وقت زخمی نشد. خراش هم بر نداشت. ماه اوت یک خمپاره خوشگل آمد کنار پایش که عمل نکرد. یک هفته بعد توی دشت باز وسط معرکه آتش بازی گیر افتاد. هیچ پوششی نداشت بلافاصله جوراب را دم دهانش گرفت و نفس عمیق کشید و جادو کار خودش را کرد.

همه گردان به او ایمان آوردند. آخر دروغ که به این گنده‌گی نمی‌شد.

اواخر اکتبر نامزدش تو زد. ضربه مهلکی بود. دابینز ماتش برد. نامه او را با چشمان وق زده بالا و پایین کرد. بعد دست کرد توی جیبش جوراب را در آورد و دور گردنش گره‌ زد.

گفت: «نه عزیز! بی خیال! هنوز دوستش دارم. جادو که از بین نمی‌رود.»

همگی خیال‌مان راحت شد.

نویسنده: #تیم\_اوبرایان

مترجم: #اسدالله\_امرایی